

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال بیست و هفتم
تیر ۱۴۰۵ شماره ۳۱۶

مستخرجی از گزارش سیاسی حزب کار ایران (توفان) به کنگره ششم حزب کار ایران.

بخش دوم - اوضاع ایران و حکومت
سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

آمریکا از ایران چه می‌خواهد و اوضاع در ایران به کدام سو در حرکت است؟ حقیقت این است که امپریالیسم آمریکا سال‌هاست سیاست‌ش را در مورد ایران تعیین کرده است. آنها در نهایت از ایران یک کشور نیمه مستعمره مانند زمان شاه می‌خواهند. آنها کشوری می‌خواهند که ژاندارم منطقه شده و هم‌دست امپریالیست‌ها در غارت منابع انرژی منطقه و تضمین استخراج و انتقال آنها به بازارهای غرب باشد. آنها ایرانی می‌خواهند مخالف چین و روسیه و در زمان مناسب مخالف هند و ژاپن و شاید اروپا تا آمریکا بتواند بر گلوله‌های ژئوپلیتیک و انرژی جهان دست داشته باشد و پیچ آن را شل و سفت کند و ایران را در گزینش سیاست راهبردی خویش در اقیانوس آرام در دهه آینده در کنار خود داشته باشد و نه در کنار چین. آنها مشکل‌شان برخلاف ادعاهای ایرانی‌های فرب‌خورده و یا خودفروخته، غنی‌سازی اورانیوم و مسئله هسته‌ای نیست. هر اهل سیاستی به یاد دارد در زمان خاتمی دو سال این غنی‌سازی با خواست آمریکا به تأخیر افتاد. مگر ایران به خواست آمریکا برای امضاء پروتکل الحاقی، که یک پیمان استعماری است تن در نداد؟ مگر ایران به خواست آمریکا مبنی بر عودت تفاله‌های اتمی نیروگاه بوشهر به روسیه تن در نداد؟ مگر ایران حاضر نشد در صورت فروش اورانیوم غنی شده ۲۰ درصدی برای مصارف تحقیقاتی و پزشکی دانشگاه تهران از تولید آن خودداری کرده و بهای خرید آن را به روسیه، چین، آمریکا، آرژانتین و... بپردازد و از تولیدش صرف‌نظر کند؟ مگر هاشمی رفسنجانی ادامه ... در ص ۳

تفاهم‌نامه‌ای مبهم، ناپایدار و تکرار باز تولید جنگ تجاوز کارانه علیه ایران

امروز ۲۳ خرداد ۱۴۰۵ برابر با ۱۳ ژوئن ۲۰۲۶، دقیقاً یک سال از آغاز جنگ تجاوزکارانه دوازده‌روزه می‌گذرد؛ جنگی که در شرایطی آغاز شد که ایران و آمریکا در حال مذاکره بودند و دولت ایران آمادگی خود را برای ارائه امتیازات مهم و حتی تاریخی در پرونده هسته‌ای پنهان نمی‌کرد. با این حال، پاسخ این رویکرد نه کاهش تنش، نه اعتمادسازی و نه گشایش سیاسی، بلکه حمله نظامی، ترور فرماندهان ارشد نظامی و امنیتی و تلاش برای وارد کردن یک شوک راهبردی به کشور بود. همین تجربه به تنهایی باید برای هر ناظر منصفی یک پرسش اساسی ایجاد کند: اگر مذاکره و امتیازدهی قرار بود مانع جنگ شود، پس چرا جنگ دقیقاً در میانه همان مذاکرات آغاز شد؟ اگر هدف طرف مقابل صرفاً برنامه هسته‌ای بود، چرا هم‌زمان زیرساخت‌های نظامی، علمی، اقتصادی و حتی شخصیت‌های سیاسی و نظامی هدف قرار گرفتند؟ و اگر مسئله صرفاً یک اختلاف فنی یا حقوقی بود، چرا با ابزار ترور، بمباران و جنگ دنبال شد؟ در همین چارچوب، اظهارات شب گذشته عراقچی، وزیر امور خارجه، مبنی بر اینکه آغاز جنگ دوازده‌روزه و سی‌ونه‌روزه ناشی از «مشاهده مقاومت ایران در پای میز مذاکره» بوده است، به نوعی تقلیل‌گرایی شگفت‌انگیز و روایتی ساده‌سازانه برای توضیح یک روند پیچیده شباهت دارد. گویی در این تصویر، جنگ نه محصول یک طراحی پیچیده امنیتی و نظامی، بلکه واکنشی آنی به میزان «نرمش» یا «سختی» یک هیئت مذاکره‌کننده است. این صورت‌بندی البته یک کارکرد مشخص دارد: کوچک‌سازی صورت مسئله. زیرا اگر بپذیریم که آغاز این دو جنگ در این سطح حاصل تصمیمات راهبردی، برنامه‌ریزی بلندمدت اطلاعاتی، نفوذ، شناسایی هدفمند و طراحی چندلایه نظامی است، آنگاه دیگر نمی‌توان آن را با یک متغیر ساده در اتاق مذاکره توضیح داد. اما اگر همه چیز به «مقاومت در مذاکره» تقلیل داده شود، آنگونه که جناب عراقچی می‌فرمایند، آنگاه کل پیچیدگی ماجرا به یک روایت قابل مدیریت و یک هزینه تبدیل می‌شود. در حالی که شواهد میدانی، از نوع اهداف مورد حمله تا دقت عملیات‌ها، دقیقاً خلاف این ساده‌سازی را نشان می‌دهد. هدف قرار دادن هم‌زمان مراکز نظامی، علمی و زیرساختی و همچنین ترور چهره‌های کلیدی، بدون تردید نیازمند سال‌ها جمع‌آوری اطلاعات، رصد دقیق، شبکه‌سازی عملیاتی و ادامه ... در ص ۴

متن تفاهم‌نامه رسماً منتشر شد

یادداشت کوتاهی در مورد این متن

در حالی که نشریه توفان، شماره تیرماه در حال انتشار بود، متن یادداشت تفاهم توسط کاخ سفید منتشر گردید. این سند که به طور الکترونیکی امضا شده است، قرار است روز جمعه ۱۹ ژوئن ۲۰۲۶ برابر با ۲۹ خرداد ۱۴۰۵ در مراسمی در سوئیس به امضا برسد. متن منتشر شده ۱۴ بند دارد و نکات مهم آن به قرار زیر است:

در بند اول آمده است که آمریکا و جمهوری اسلامی ایران و متحدان آنها در جنگ جاری با امضای این یادداشت تفاهم، پایان فوری و دائمی عملیات نظامی در تمامی جبهه‌ها، از جمله لبنان را، اعلام می‌کنند و متعهد می‌شوند که از این پس هیچ حمله یا عملیات نظامی علیه یکدیگر آغاز نکنند و از تهدید یا استفاده از زور علیه یکدیگر خودداری کنند و تمامیت ارضی و حاکمیت لبنان را تضمین کنند.

در این تفاهم‌نامه آمده: «توافق نهایی، پایان دائمی جنگ در همه جبهه‌ها از جمله لبنان و سایر مفاد این بند را تأیید خواهد کرد.»

«تعهد به عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر» بند دوم این تفاهم‌نامه است. در این تفاهم‌نامه آمده: «ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران متعهد می‌شوند حداکثر ظرف ۶۰ روز درباره توافق نهایی مذاکره کرده و به آن دست یابند. این مهلت با رضایت متقابل قابل تمدید است.»

درباره محاصره دریایی بنادر جنوب ایران و تردد کشتی‌ها از تنگه هرمز آمده که بلافاصله پس از امضای یادداشت تفاهم روند رفع محاصره دریایی آغاز می‌شود و آمریکا ظرف ۳۰ روز به محاصره دریایی به طور کامل پایان خواهد داد. جمهوری اسلامی تردد کشتی‌ها را از تنگه هرمز به سطح رفت و آمد پیش از جنگ مقرر خواهد کرد.

آمریکا متعهد شده است که ظرف ۳۰ روز پس از توافق نهایی نیروهای خود را از مناطق مجاور ایران خارج کند.

یک مقام آمریکایی توضیح داده که منظور این است که اگر با ایران به توافق نهایی برسند استقرار نیروهای آمریکا در منطقه به شرایط پیش از آغاز درگیری بازمی‌گردد.

بند ششم این تفاهم‌نامه به «طرحی با همکاری شرکای منطقه‌ای برای بازسازی و توسعه اقتصادی ایران با حداقل ارزش ۳۰۰ میلیارد دلار آمریکا» اختصاص دارد.

در این تفاهم‌نامه آمده که ساز و کار اجرای این طرح به عنوان بخشی از توافق نهایی ظرف ۶۰ روز نهایی خواهد شد و آمریکا متعهد است که تمام مجوزها و معافیت‌ها و ادامه ... در ص ۷

دست امپریالیسم متجاوز آمریکا از ایران کوتاه باد!

مستخرجی از گزارش ... دنباله از ص ۱

با سیاست تعدیل اقتصادی و بازگذاشتن دست بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در ایران و اجرای خواست‌های سازمان تجارت جهانی به خصوصی‌سازی مالکیت‌های عمومی مردم ایران دست نزد و نفت ایران را با پوشش شرکت‌های خصوصی پاسدارن مافیائی، خصوصی نکرده است و... پس چرا آمریکا از این «فرصت‌های مناسب» برای عادی کردن روابط با ایران استفاده نکرد و توافق برجام را پاره کرد و دست به فشار حداکثری اقتصادی و ترور سرلشکر سلیمانی زد؟ از این رو دونالد ترامپ مانند سلفش دروغ می‌گوید، سلاح هسته‌ای ایران، بهانه است، ابزاری تبلیغاتی برای بسیج افکار عمومی و خلع سلاح ایران است. خسته کردن حریف وعده مذاکره و «معامله خوب» و ممانعت از تولید سلاح هسته‌ای، منع ایران از حمایت از جنبش‌های مقاومت فلسطین و حزب‌الله لبنان و حوثی‌های یمن و سرانجام مسئله موشکی و پهپادی.... مجموعه‌ای از خواسته‌های آمریکا برای خلع سلاح ایران به نفع مصالح و منافع راهبری امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل در منطقه است و جز این نیست.

رژیم جمهوری اسلامی امروز در اثر سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالی، فساد و دزدی و شکاف طبقاتی و سقوط پول ملی و نارضایتی عمومی و از سوی دیگر تهدیدات نظامی امپریالیستی صهیونیستی به بن‌بست رسیده است و به چشم خود می‌بیند که متحد خود، سوریه، را در منطقه از دست داده است. حزب‌الله لبنان، گرچه هست و همچنان به کوری چشم صهیونیست‌های متجاوز توان مقاومت دارد، اما منطقه تغییر کرده است و احتمالاً تحرکات آمریکا و اسرائیل به داخل خاک عراق نیز کشیده خواهد شد. این ایران است که باید در مرزهای شرقی و غربی خود ثبات خود را حفظ کند و این تنها با تکیه بر مردم و برسمیت شناختن حقوق و معیشت مردم و آزادی‌های دموکراتیک و مجازات جنایتکاران اقتصادی و مفسدان و متوقف کردن سیاست‌ها و نئولیبرالی و جلوگیری از خصوصی‌سازی‌ها و احترام به حقوق ملت مقدور است.

امری که خود این رژیم با توجه به ماهیت‌ش و عدم اراده، اختلافات درونی و چنددسته‌گی سیاسی قادر به حل آن نیست. یا پذیرش تمام خواسته‌های امپریالیسم آمریکا و قبول سلطه استعمار یا ادامه وضعیت موجود و خطر دائمی حمله نظامی به ایران! رژیمی که به مردم‌ش پشت کرده راهی جز نوکری امپریالیست‌ها را پیش روی ندارد.

بطور خلاصه:

یکم: ایران و منطقه و جهان امروز در شرایط خاص تاریخی قرار دارد. نظم جهانی امپریالیستی به سرکردگی آمریکا در حال تغییر و تحول و گذار به نظم چند قطبی است. در نتیجه مسئله ایران و تضادهای درونی حاکمیت را نمی‌توان

جدا از تحولات جهانی مورد بررسی جدی قرار داد. تاکتیک کمونیست‌ها باید طوری تدوین و تنظیم شود که آنها را یک قدم به استراتژی‌شان نزدیک کند. درهم آمیختن شعارهای تاکتیکی و استراتژی بدون در نظر گرفتن اینکه کدام نیرو عمده‌ترین خطر برای جنگ و خلق‌های جهان است، بدون در نظر گرفتن توازن قوای طبقاتی در عرصه ملی و بین‌المللی و فرود آوردن ضربه اصلی بر سر دشمن عمده جهان، سیاستی مسئولانه نیست. اتخاذ شعارهای بی‌پشتوانه، مبارزه علیه همه امپریالیست‌ها و علیه همه سرمایه‌داری، بازتعریف شعار شناخته‌شده و شکست‌خورده «هم استراتژیک و هم تاکتیک» است، این شعار خرده‌بورژواهای عجول است، شعاری آنا‌رشیستی - ترنسکیستی است که حل بلافاصله تمام تضادهای طبقاتی و ملی را در یک ظرف و در یک زمان می‌بیند و فاقد صبر انقلابی و کمونیستی است. چنین تفکراتی برای مبارزه طبقاتی و مبارزه ضدامپریالیستی زیان‌بار است و باید از آن پرهیز کرد.

دوم: اکنون در شرایطی به‌سرمی‌بریم که فساد از رأس تا ذیل این حکومت را دربرگرفته است و با این مواضع ضعیفی که اکنون دارد، روشن نیست که تا چه مدت امکان مقاومت و عقب‌نشینی خیانتکارانه را دارا می‌باشد. کشوری که نتوانسته باشد استقلال اقتصادی خویش را با این همه کادر تحصیل کرده، منابع اولیه و سود سرشار ناشی از فروش نفت تأمین کرده باشد، هم زمینه را برای زد و بند جناح‌های در قدرت با امپریالیسم فراهم می‌کند، هم به ورشکستگی و وخامت اوضاع بیشتر دامن می‌زند و هم با فضاقت و ننگ و خفت بیشتر تسلیم امپریالیسم و صهیونیسم می‌گردد. تنها کشوری قادر است استقلال سیاسی خویش را حفظ کند که به مردم تکیه کند. حقوق مردم را برسمیت بشناسد، شورای نگهبان فاقد صلاحیت و مرکز دسیسه و توطئه را منحل کند، اجازه فعالیت احزاب انقلابی و نیروهای میهن‌پرست و ایران‌دوست را بدهد و اتحادیه‌های کارگری را آزاد کند. در یک کلام دموکراسی را در ایران مستقر سازد که شرط آن آزادی فعالیت کمونیستی است، تا مردم بدانند که از چه چیز باید در مقابل هجوم امپریالیست‌ها دفاع کنند.

رژیم جمهوری اسلامی با سیاست سرکوب‌گرانه و ضد‌مردمی خویش به بن‌بست رسیده است. جناح‌های مافیائی به جان هم افتاده‌اند تا هر کدام به بهترین نحوی جیب خود را پر کنند. آقا‌زاده‌ها با دزدی‌های کلان به مردم فخر می‌فروشند و مظاهر دزدی و فساد را به نمایش می‌گذارند. به نظر نمی‌رسد که رژیم جمهوری اسلامی از این خفت کمر راست کند. تحریم و فشار از جانب امپریالیست‌های آمریکایی و اروپایی و ترور و خرابکاری صهیونیستی، فشار از جانب مردم، نزاع مفت‌خورها و فاسدها و آدمکش‌های در قدرت با سابقه ننگین و... وضعیت پیچیده‌ای را ایجاد

کرده است که مسیرش در جهت تأمین منافع امپریالیست‌ها در ایران خواهد بود. رژیمی که به مردمش تکیه نکند، سرانجام ناچار است مجدداً نوکری امپریالیسم را بپذیرد و به ژاندارم منطقه بدل شود.

سوم: جنگ تجاوزکارانه دوازده روزه

یکم: حمله غافلگیرکننده به ایران، که در قالب جنگی هیبریدی، کودتا و عملیات روانی ظاهر شد، زنگ خطری بود سهمگین برای موجودیت ملی ایران. آنچه رخ داد، صرفاً یک تقابل نظامی نبود؛ هشدار بود از ژرفای تحولات بین‌المللی و درونی، که نشان داد ایران بیش از همیشه در معرض طمع و تهاجم قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی است. هرچند این توطئه موقتاً به شکست انجامید، اما شرایطی که بستر چنین حمله‌ای را فراهم کرد، نباید نادیده گرفته شود. تعلل نظام در مقابله‌ی قاطع با صهیونیسم و امپریالیسم آمریکا، شکاف عمیق درونی، نارضایتی شدید و گسترده‌ی اجتماعی و خوش‌بینی خطرناک به مذاکرات بی‌فرجام، همه و همه، فضایی را ساخت که دشمن را به جسارت و ضربه‌زنی واداشت. دشمن دانسته بود که ایران، اگرچه مجهز به توان نظامی است، اما در پشت‌جبهه دچار فرسایش روانی و سیاسی است. اینجاست که جنگ، نه فقط در میدان، بلکه در قلب ملت در جریان بود.

دوم: آتش‌بس، با طرح اسرائیل و در شرایطی نابرابر و فرسایشی، به اجرا درآمد. هرچند در ظاهر به توقف تعرض به کشور انجامید، اما واقعیت آن است که اگر ایران در جبهه‌ی داخلی یک‌صدا، و در جبهه‌ی نظامی فعال‌تر و پویاتر عمل می‌کرد، می‌توانست این جنگ را به فرصتی برای بازدارندگی درازمدت تبدیل کند. اسرائیل می‌دانست که ادامه‌ی جنگ می‌تواند برایش هزینه‌ساز شود، اما از سکوت‌های متراکم در تهران، از تشنه‌ی نیروهای مردمی و از ضعف در سازمان‌دهی ملی بهره برد. در نهایت، این نه یک پیروزی، که نوعی عقب‌نشینی دوطرفه بود، اما با برتری روانی برای طرف متجاوز. آن‌چه کشور ما از دست داد، نه فقط جان و سازه، که فرصت تثبیت بازدارندگی بود.

سوم: در پی این نبرد نابرابر نظامی و آتش‌بس شکننده، نگاه‌ها بار دیگر متوجه صنایع هسته‌ای و توان بازدارنده‌ی ایران شد. گفتمان تجهیز به سلاح اتمی - به عنوان یک برگ فشار و بازدارندگی راهبردی - قوت گرفت. همچنین نزدیکی بیش‌تر به چین و روسیه، ارتقاء پدافند هوایی، و تقویت سیاست «نگاه به شرق» بار دیگر در کانون توجه قرار گرفت. اما هیچ‌یک از این مولفه‌ها، به تنهایی، تضمین‌کننده‌ی امنیت ملی نیستند. نکته‌ای کلیدی در این میان نباید از نظر دور بماند: آنچه آمریکا و اسرائیل را به رویارویی با ایران کشانده، **ادامه ... در ص ۳**

به حزب کار ایران (توفان)، حزب طبقه کارگر ایران پیوندید

مستخرجی از گزارش ... دنباله از ص ۲

از ابتدا نه صرفاً صنعت غنی سازی، بلکه نفس استقلال سیاسی و ظرفیت ایستادگی ایران در منطقه بوده است. تمرکز بر برنامه‌ی هسته‌ای، بیشتر بهانه‌ای برای تحمیل فشار بوده تا علت‌العلل. در نقطه‌ی مقابل، جمهوری اسلامی نیز در روند مذاکرات، صنعت هسته‌ای را نه به عنوان شالوده‌ای بازدارنده، بلکه به مثابه برگی در بازی چانه‌زنی در نظر گرفت؛ ابزاری برای کسب امتیاز در حوزه تحریم‌ها. این بهره‌برداری ابزاری از صنعت هسته‌ای، نه در راستای حفظ استقلال و تقویت قدرت ملی، بلکه بیشتر در خدمت منافع بخشی از بورژوازی تجاری و دلال‌منش داخل کشور بود؛ طبقاتی که رفع موانع مبادلات اقتصادی را نه برای توسعه‌ی پایدار، بلکه برای باز شدن مجدد درهای واردات، رانت، و سوداگری می‌خواستند. در چنین بستری، گفتمان هسته‌ای از معنای بازدارندگی تهی می‌شود، و به کالایی بدل می‌گردد برای چانه‌زنی‌های ناپایدار؛ نه سدی در برابر دشمن، بلکه امکانی برای منافع طبقاتی خاص، که میتوان هر لحظه که اراده کرد، این ثروت و دستاورد ملی را در مسلخ مذاکره ذبح کرد.

چهارم: با این همه، حزب ما با نگاهی واقع‌گرایانه، ضمن آنکه اصولاً با وجود و گسترش هرگونه سلاح کشتار جمعی، از جمله سلاح‌های هسته‌ای، مخالف است و خواهان خلع سلاح کامل جهانی می‌باشد، بر این باور است که مادام که قدرت‌های دارنده‌ی بمب اتم انحصار این ابزار بازدارندگی را در اختیار گرفته و دیگر کشورها را از دستیابی به آن محروم می‌سازند، این حق طبیعی و حقوقی ملت ایران است که برای دفاع از امنیت ملی خود، در پی ایجاد نوعی بازدارندگی باشد. اما باید اذعان داشت که چنین بازدارندگی‌ای، به تنهایی، کفایت نمی‌کند. تاریخ آموخته که قدرت نظامی بی‌ریشه در ملت، فرجامی ندارد. اتم، اگرچه دشمن را به تردید می‌اندازد، اما جامعه‌ی ناامید را از فروپاشی باز نمی‌دارد. پدافند هوایی، اگرچه می‌تواند موشک را شکار کند، اما قادر به بازسازی اعتماد اجتماعی نیست. در نهایت، حتی راهبردهای بزرگ دیپلماتیک، اگر در داخل با نارضایتی، گسست و سرکوب همراه باشند، به سرانجامی نمی‌رسند. امنیت ملی، تنها بر ستون‌های آهنین نمی‌ایستد؛ بر شانه‌های خسته، اما امیدوار مردمی استوار می‌شود که برای وطن ایستاده‌اند، به‌رغم رنج، فساد، تبعیض و محرومیت. بدون بازسازی این پیوند میان ملت و سرزمین، هیچ بازدارندگی‌ای پایدار نخواهد ماند.

پنجم: جنگ دوازده‌روزه‌ی اخیر، فارغ از آسیب‌ها و تلخی‌هایش، حقانیت تحلیل حزب ما را به روشنی اثبات کرد؛ تحلیلی که سال‌ها پیش بیان داشت در مواجهه با تعرض دشمن به خاک ایران، تنها دو جبهه‌ی واقعی شکل می‌گیرد: جبهه‌ی

ملت و جبهه‌ی دشمن خارجی. هیچ جبهه‌ی سومی، هیچ ائتلاف موهومی که برخی از چپ‌های منحرف و ضدکمونیست و تظهِیرگران آنان تبلیغ می‌کردند، وجود ندارد. این جبهه‌ی فرضی، در عینیت و میدان عمل، جز یک کودک خیالی نیست؛ نه پشتوانه‌ی واقعی دارد و نه توانست اساساً امکان بروز و ظهور بیابد. در کوران جنگ، مردم ایران کار سترگی کردند. آنان که از فساد و تبعیض، از استبداد و بی‌عدالتی به ستوه آمده‌اند، در بزنگاه تهاجم، پای وطن ایستادند. نه به فراخوان دشمنان لبیک گفتند، نه فریب بازی‌های رسانه‌ای را خوردند. مردمی که به شاهزادگان تبعیدی، به رجوی‌های مفلوک، به چپ‌های پارکابی امپریالیسم و فریب‌کاران رسانه‌ای «نه» گفتند، با همه‌ی رنج و خشم‌شان، نشان دادند که وطن برایشان خط قرمز است. این ایستادگی، اگرچه مستقل از نظام سیاسی بود، اما نشانه‌ای روشن از بلوغ اجتماعی ملت ایران بود. اما خطاست اگر این دفاع ملی را به حساب رضایت از حاکمیت گذاشت. این مقاومت، برآمده از غرور تاریخی ملت است؛ نه مشروعیت حاکمان. و اگر این همبستگی قدر دانسته نشود، اگر کرامت مردم پاس داشته نشود، بی‌تردید در بزنگاه‌های آینده، دیگر نمی‌توان روی آن حساب باز کرد. تقویت ایران، پیش از هرچیز، به رسمیت شناختن حقوق ملت است: حقوق کارگران و زنان، حقوق معلمان و دانشجویان، حقوق اقوام و اقلیت‌ها، آزادی احزاب، سندیکاها، سازمان‌های مدنی و رسانه‌ها. اینها نه یک «امتیاز سیاسی»، بلکه ابزار دفاع ملی برای ایران محسوب می‌شوند. اگر مردم احساس کنند در سرنوشت خود دخیل‌اند، همان مردمی که در برابر موشک دشمن ایستادند، در برابر بمب‌های روانی نیز مقاوم خواهند ماند. اما اگر همچنان با باتوم و سانسور و زندان و شکنجه و اعدام با آن‌ها سخن گفته شود، هیچ پدافندی نخواهد توانست در برابر فروپاشی اجتماعی مقاومت کند. افزون بر این، باید دشمن را به نسل جوان معرفی کرد، نه با شعار توخالی ضدامپریالیستی و ضدصهیونیستی که از دهان مداحان بیت بیرون می‌آیند، بلکه با آموزش تحلیلی و علمی از ساختارهای امپریالیسم، صهیونیسم، و اقتصاد سیاسی. این واقعیت را باید پذیرفت که سیاست نئولیبرالی، خصوصی‌سازی‌های فاسد، و اجرای نسخه‌های صندوق بین‌المللی پول، دقیقاً همان خواسته‌هایی‌ست که دشمنان بیرونی ایران نیز پیگیر آن‌اند؛ زیرا ایران ضعیف، ایران در بند حاکمیت طبقاتی بورژوازیِ کلانِ اسلام‌پناه، برای آنان ایده‌آل است.

ششم: تاریخ ایران، گواهی صادق است بر این حقیقت که حکومت‌ها - در بُعد تاریخی - زودگذرند، اما میهن و ملت این دیار است که جاودان می‌ماند. اکنون، در این بزنگاه حساس پس از جنگی کوتاه اما سرشار از معنا و پیام، باید باز پرسید: چه میراثی به جای مانده است؟

کدام فصل نو باید رقم بخورد؟

ما با تمام وجود بر این باوریم که هرگونه تحول بنیادین، هرگونه تغییر سرنوشت‌ساز که منجر به فروپاشی نظام گردد، تنها می‌باید با اراده و تصمیم مردم ایران، به دور از دخالت‌های بیگانه و دست‌اندازی‌های دشمنان خارجی، و به دور از آتش جنگ و ویرانی رقم بخورد. سرنوشت این سرزمین، حق مسلم و انحصاری ملت آن است. بنابراین، ضروری است که تمامی اقشار و طبقات جامعه فرصت یابند تا در بستر مناسبات مدنی، صنفی و سیاسی، توان سازمان‌یابی خود را بیفزایند؛ تا حرکت‌های اعتراضی و مطالباتی به شکل نیرومند و سازمان‌یافته رشد کنند و حاکمیت را ناگزیر به عقب‌نشینی و پذیرش حقوق حقه خود سازند. در نهایت، این جنبش‌های صنفی و اجتماعی هستند که بستر شکل‌گیری احزاب سیاسی را فراهم آورده و خواسته‌های مردمی را تا اعماق مطالبات سیاسی ارتقا خواهند داد.

در رأس آنها پرولتاریای ایران، می‌باید، هم در دفاع از حقوق صنفی و اقتصادی میدان را رها نکند و هم در عرصه‌ی سیاست بکوشد خود را سازماندهی کند و حضور پررنگ در عرصه اجتماع پیدا کند؛ چرا که اعتماد توده‌های مردم، تنها از رهگذر این جنبش‌های اجتماعی است که میسر خواهد شد و آینده‌ی کشور را به دست خود مردم خواهد سپرد؛ آینده‌ای که با هویت و خواست ملت پیوند ناگسستنی دارد.

هر نیرویی که بخواهد از نارضایتی عمومی برای تسهیل دخالت بیگانگان و تعیین سرنوشت ایران بهره‌برداری کند، در حقیقت با جان و روان این ملت بازی می‌کند و موجودیت ایران را به خطر می‌اندازد. قدرت نظامی بدون پشتوانه‌ی مردمی، همچون سایه‌ای بی‌بدن است؛ و سیاستی که از مشارکت حقیقی ملی خالی باشد، بازی در سرابی بیش نیست. راه امنیت و بازدارندگی پایدار، از بستر حفظ استقلال سیاسی، آزادی و عدالت اجتماعی می‌گذرد.

باید صدای ملت را شنید، به آنها اعتماد کرد، نارضایتی و انزجار آنها از وضع موجود را به شناخت و آگاهی آنها به علل واقعی از وضع نابسامانی، که در آن گرفتار آمده‌اند، تبدیل ساخت و به آن به عنوان فرصتی برای تغییر وضع موجود نگریست.

ایران اگر می‌خواهد در برابر طوفان‌های روزگار تاب آورد، باید خانه‌اش را نه تنها با دیوارهای آهنین، که با ملات اعتماد عمومی نیز بنا کند. تنها در این صورت است که گردبادهای سخت از کنار این خانه خواهند گذشت، بی‌آنکه بنیادش را بلرزاند. و این مطالبه عمومی را باید به حاکمیت تحمیل کرد.

هفتم: در شرایط کنونی وظیفه مهم کمونیست‌هاست که ماهیت سیاست‌های راهبردی امپریالیست‌ها و خطر مجدد حمله نظامی به ایران را **ادامه ... در ص ۴**

مسخرجی از گزارش ... دنباله از ص ۳

برای مردم روشن کنند، ماهیت سیاسی دشمن‌نمایی اسلامی با اسلام را که سرشار از ریاکاری و حتی تقویت «اسلام وحشی و آدمخوار» است، برملا نمایند و نشان دهند که مبارزه با اسلام این ریاکاران، مبارزه با جهل و نادانی، مبارزه با دین و خرافات به طور کلی نیست، مبارزه این عده با اسلام حتی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی تنها بدست مردم ایران هم نیست، بلکه یک ابزار تبلیغاتی امپریالیستی صهیونیستی جهت آماده کردن افغان برای انجام هر جنایت و تجاوزی است. ابزاری است برای توجیه تجاوز امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها به فلسطین، لبنان، یمن، عراق و ایران....

حزب ما، حزب کار ایران (توفان) بر این نظر است و بارها آن را بیان کرده است که سرنگونی رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی که یک نیاز تاریخی تحولات مترقی در کشور ماست، تنها باید با دست مردم ایران و نه تجاوزکاران بیگانه صورت گیرد. ما مخالف ایجاد شرایطی نظیر عراق، افغانستان، لیبی و سوریه با همدستی اپوزیسیون خودفروخته در ایران هستیم. این مبارزه مردم ایران، مبارزه علیه دین نیست، علیه اسلام نیست. مردم ایران اکنون و بعد از انقلاب آتی ایران نیز حق دارند داوطلبانه دین خود را برگزینند و یا مخالف هر دینی باشند. مبارزه انقلابی و طبقاتی در ایران را در کادر مذهبی خلاصه کردن بازی در بساط امپریالیست‌هاست. هر ایرانی مسلمان و غیر مسلمان صرف‌نظر از دین و تعلق ملی حق دارد و باید از استقلال کشورش در مقابل تجاوز بیگانه دفاع کند. حق دارد برای استقرار سازمانی که عدالت اجتماعی را نه تنها از نظر سیاسی، بلکه اقتصادی نیز برقرار می‌کند، مبارزه نماید. ضدیت با ایران به این دلیل مضحک که رژیم جمهوری ارتجاعی اسلامی در ایران بر سر کار است، خواست امپریالیسم و صهیونیسم جهانی است و باید با آن مبارزه کرد. حزب ما قاطعانه از پیکار کارگران و زحمتکشان و همه آحاد مردم ایران برای کسب آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و حقوق دمکراتیک دفاع می‌کند و بر پیوند این مبارزه با مبارزه همه اقشار و طبقات ضدامپریالیسم، علیه توطئه‌های امپریالیستی و صهیونیستی پای می‌فشارد. اتحاد عمل‌های متنوع نیروهای سیاسی در دفاع از دمکراسی و حقوق دمکراتیک بدون جهت‌گیری روشن علیه امپریالیسم و صهیونیسم کُزراه رفتن و به نفع نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی و خاک در چشم مردم پاشیدن است و بس. تنها با چنین دورنمایی است که می‌توان همکاری‌های سیاسی مشترکی را سامان داد، به نیرو تبدیل شد و در صف مقدم مبارزه ضدامپریالیستی و ضد ارتجاعی قرار گرفت. اعضا و هواداران حزب ما در ایران و در هرکجای جهان که هستند باید به سازماندهی مستقل به‌پردازد. در شرایط کنونی، کارگران و زحمتکشان جامعه ایران نیاز مبرم به تشکل مستقل صنفی و دمکراتیک و توده‌ای

خود دارند و این وظیفه تک تک رفقای حزبی است که به این امر مهم یاری رسانند و در عین حال به سهم خود در دفاع از خلق‌های فلسطین، لبنان و یمن... دمیدن روح همبستگی و وحدت همه کارگران و خلق‌های منطقه را علیه کشتار و نسل‌کشی، علیه امپریالیسم و صهیونیسم تبلیغ و ترویج کنند. مبارزه طبقاتی برای نان، کار و آزادی و کرامت انسانی بدون پیوند با نبرد خلق فلسطین برای رهایی ملی و در همبستگی عمیق با آن و سایر جنبش‌های مشابه در منطقه و جهان به پیروزی نمی‌رسد. *

تفاهم‌نامه‌ای مبهم ... دنباله از ص ۱

آماده‌سازی زیرساخت‌های پنهان است. چنین الگوی عملیاتی را نمی‌توان به یک لحظه مذاکره یا یک جمله در پشت میز گفتگو فروکاست. از همین رو، نسبت دادن آغاز جنگ به «مقاومت تیم مذاکره‌کننده» اگرچه ممکن است در سطح رسانه‌ای کارکرد توضیحی ساده داشته باشد، اما در سطح تحلیلی عملاً جای علت و معلول را جابه‌جا می‌کند. این نوع روایت، به‌جای اینکه به ساختار تصمیم‌گیری و منطق راهبردی امریکا پردازد، مسئله را به رفتار دیپلماتیک ایران تقلیل می‌دهد؛ گویی همه چیز از یک اتاق مذاکره آغاز شده و همان‌جا نیز پایان می‌یابد.

ما در جنگ دوازده روزه دیدیم که تنها کمتر از دو هفته از آغاز جنگ با وجود خسارت‌های سنگین انسانی و مادی، ورق میدان به‌گونه‌ای برگشت که اسرائیل ناچار به درخواست آتش‌بس شد. اما آتش‌بسی که بدون تثبیت کامل دست‌آوردهای میدانی و بدون تحمیل هزینه سیاسی به متجاوز پذیرفته شود، الزاماً به معنای پایان تهدید نیست. اتفاقاً تجربه یکسال گذشته نشان داد که امپریالیسم امریکا آتش‌بس را فرصتی برای بازسازی توان خود و طراحی مرحله بعدی فشار تلقی کرده است. از همین منظر، جنگ سی‌ونه‌روزه بعدی نیز قابل فهم می‌شود. باز هم مذاکره در جریان بود، باز هم سخن از توافق و تفاهم به میان می‌آمد، و باز هم حمله نظامی و ترور در دستور کار قرار گرفت. گویی برای طرف مقابل، مذاکره نه جایگزین جنگ، بلکه مکمل آن است؛ ابزاری برای مدیریت زمان، شناخت نقاط ضعف، ایجاد شکاف و آماده‌سازی میدان برای فشارهای بعدی.

اکنون و در سالگرد آن جنگ دوازده روزه، دوباره سخن از یک تفاهم‌نامه موقت و شصت‌روزه برای ادامه مذاکرات مطرح شده است. نتیجه این چرخه تکراری چیست؟ اگر یکسال تجربه جنگ، ترور، آتش‌بس و مذاکره نتوانسته است نشان دهد که امریکا مسئله‌ای فراتر از برنامه هسته‌ای دارد، پس چه تجربه دیگری لازم است؟

از منظر منافع ملی مسئله این است که آیا ایران می‌خواهد موضوعاتی را که به امنیت، حاکمیت و استقلال راهبردی کشور مربوط می‌شوند، همچنان در معرض چانه‌زنی دائمی قرار دهد یا نه. هیچ کشوری توان دفاعی خود، عمق راهبردی خود یا ظرفیت‌های

بازدارنده خود را هر چند سال یکبار دوباره به میز مذاکره نمی‌برد. چنین موضوعاتی معمولاً پس از تثبیت، به بخشی از واقعیت‌های غیرقابل مذاکره یک کشور تبدیل می‌شوند.

این پرسش به‌طور خاص درباره پرونده هسته‌ای نیز با شدت بیشتری مطرح می‌شود. اگر ایران پس از سال‌ها هزینه سنگین اقتصادی، فشار تحریمی، خرابکاری صنعتی، ترور دانشمندان و حتی درگیری‌های مستقیم نظامی، همچنان اصل این موضوع را بار دیگر و بار دیگر به میز مذاکره بازگرداند، این پیام به‌طور طبیعی به طرف مقابل منتقل می‌شود که این پرونده نه بسته شده و نه تثبیت شده است؛ بلکه همچنان یک حوزه «قابل بازتعریف» و «قابل فشارپذیری» باقی مانده است. در چنین شرایطی، امریکا چه انگیزه‌ای خواهد داشت که آن را یک موضوع مختومه تلقی کند؟

در منطق روابط قدرت، اساساً هر موضوعی که دائماً قابل مذاکره و بازبینی باشد، به‌تدریج از یک حق تثبیت‌شده به یک امتیاز مشروط و قابل چانه‌زنی تبدیل می‌شود. تجربه نیز نشان داده است که برنامه هسته‌ای ایران به‌عنوان یک پرونده راهبردی در همین وضعیت قرار گرفته است؛ نتیجه آنکه نه تنها فشارها کاهش نیافته‌اند، بلکه طرف مقابل به این جمع‌بندی رسیده است که با افزایش فشار می‌تواند امتیازات بیشتری نیز مطالبه کند. به بیان دیگر، خود تداوم مذاکره بر سر این موضوع بنیادین، در غیاب یک نقطه تثبیت‌شده و غیرقابل بازگشت، توانسته است به بازتولید چرخه فشار منجر شود.

در این چارچوب، بحث عضویت ایران در معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (ان‌پی‌تی) نیز نیازمند بازنگری جدی است. این عضویت در اصل ماهیتی داوطلبانه دارد و ایران با اختیار خود آن را پذیرفته است. هدف اعلامی این معاهده، ایجاد سازوکار کنترل، شفافیت و همکاری در حوزه فناوری هسته‌ای بوده است. با این حال، در عمل برای ایران این سازوکار به‌گونه‌ای عمل کرده که تعادل تعهدات به‌طور برابر رعایت نشده است. ایران در طول سال‌های گذشته، در بسیاری از موارد فراتر از الزامات پروتکل‌ها و تعهدات خود عمل کرده و سطح همکاری خود را با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی افزایش داده است. با این وجود، در حوزه انتقال فن‌آوری، دسترسی به دانش پیشرفته و بهره‌مندی از ظرفیت‌های کامل کشورهای عضو، آنچه در چارچوب حقوق برابر اعضا پیش‌بینی شده، عملاً به‌طور کامل تحقق نیافته است. نتیجه این وضعیت آن بوده که عضویت، به جای تبدیل شدن به یک سازوکار متوازن همکاری و پیشرفت به یک نقطه آسیب‌پذیری و اهرم فشار سیاسی تبدیل شده است. از این منظر، پرسش اساسی این است که آیا ادامه حضور در چنین چارچوبی، با توجه به تجربه عملی چند دهه گذشته، همچنان صرفاً یک تعهد حقوقی محسوب می‌شود یا اینکه به یک متغیر امنیتی و راهبردی تبدیل شده است. به‌ویژه زمانی که ما نه تنها از مزایای کامل همکاری فن‌آوری و علمی بهره‌مند نیستیم، بلکه هم‌زمان با محدودیت‌ها، فشارها و تهدیدهای مستمر نیز مواجه هستیم.

بنابراین مسئله این است که آیا این عضویت در شکل فعلی توانسته به **ادامه ... در ص ۵**

تفاهم‌نامه‌ای مبهم ... دنباله از ص ۴

ارتقای واقعی ظرفیت علمی و امنیتی کشور کمک کند یا در عمل به ابزاری برای اعمال فشار و محدودسازی تبدیل شده است. در چنین شرایطی، هر سیاستی در قبال پرونده هسته‌ای ناگزیر باید این واقعیت را نیز در نظر بگیرد که استمرار این چارچوب حقوقی، نه تنها به توازن تعهدات و منافع منجر نشده است، بلکه به ابزار آسیب‌پذیری راهبردی نیز تبدیل شده است.

مسئله اساسی اینجاست که در روابط بین‌الملل، به‌ویژه در شرایط تقابل‌های بزرگ ژئوپلیتیکی، آنچه به یک کشور مقام و جایگاه می‌دهد، تثبیت خطوط قرمز، ایجاد بازدارندگی و نشان دادن این واقعیت است که برخی حوزه‌ها اساساً موضوع مذاکره نیستند. هر قدر این مرزها مبهم‌تر شوند، اشتباهات فشار و مطالبه‌گری نیز بیشتر خواهد شد. شاید مهم‌ترین درس یکسال گذشته همین باشد: جنگ و مذاکره، هر دو باید در خدمت منافع ملی باشند. اما هنگامی که مذاکره به فرآیندی بی‌پایان برای باز کردن دوباره پرونده‌هایی تبدیل شود که یک ملت برای حفظ آن‌ها هزینه‌های سنگین پرداخته است، این پرسش مطرح می‌شود که آیا این مسیر واقعاً به امنیت و ثبات بیشتر منتهی خواهد شد یا صرفاً چرخه‌ای را بازتولید می‌کند که در آن امتیازدهی ادامه می‌یابد و فشار نیز هرگز متوقف نمی‌شود.

آنچه بیش از همه بر سرنوشت این جنگ و مذاکرات پس از آن سایه افکنده، وجود یک گرایش سیاسی و اقتصادی در درون ساختار قدرت است که بنا به دلایل گوناگون، پیروزی کامل ایران در میدان را مطلوب خود نمی‌بیند. برای این گرایش، مسئله صرفاً جنگ و صلح نیست؛ مسئله نوع جایگاهی است که ایران در نظم منطقه‌ای و جهانی باید داشته باشد. اختلاف اصلی بر سر این نیست که کشور چگونه از جنگ عبور کند، بلکه بر سر این است که ایران پس از جنگ با چه میزان استقلال، قدرت و توان بازدارندگی وارد مرحله بعدی شود.

ایجاد یک بازدارندگی پایدار و غیرقابل تردید، به‌ویژه اگر به تثبیت جایگاه ایران به عنوان یک قدرت مستقل منطقه‌ای بینجامد، عملاً بسیاری از اهرم‌های فشار آمریکا و غرب را بی‌اثر می‌کند. ایران اگر بتواند هزینه تجاوز، تهدید و تحمیل اراده دشمن را به سطحی غیرقابل تحمل برساند، دیگر ناچار نیست هر چند سال یک‌بار بر سر حقوق بنیادین، توان دفاعی، فن‌آوری‌های راهبردی یا حوزه نفوذ منطقه‌ای خود پشت میز مذاکره بنشیند. در چنین وضعیتی، بخش بزرگی از پرونده‌هایی که سال‌ها موضوع مذاکره، امتیازدهی و سازش بوده‌اند، به تدریج از دستور کار خارج می‌شوند؛ زیرا آمریکا درمی‌یابد که از طریق فشار و تهدید قادر به تغییر محاسبات ایران نیست.

اما دقیقاً همین نقطه با منافع و مواضع بخشی از نیروهای سیاسی و اقتصادی گره می‌خورد که راه‌حل مشکلات کشور را در آشتی با غرب، ادغام در نظم اقتصادی مورد نظر آن و عادی‌سازی روابط با آمریکا جست‌وجو می‌کنند. برای این بخش، مذاکره ستون اصلی یک راهبرد سیاسی و اقتصادی است. توسعه کشور در این چارچوب نه از مسیر تغییر موازنه قوا،

بلکه از طریق کاهش تنش با غرب، جذب سرمایه خارجی، رفع تحریم‌ها و گشایش درهای اقتصاد جهانی دنبال می‌شود. این نگاه در واقع توسعه را بیش از آنکه یک فرآیند درون‌زا و مبتنی بر ظرفیت‌های داخلی بداند، به یک متغیر عمدتاً بیرونی و وابسته به مناسبات سیاسی با قدرت‌های غربی تقلیل می‌دهد. در این منطق، فرض اساسی آن است که موتور اصلی رشد اقتصادی در بیرون از مرزهای ملی قرار دارد؛ یعنی با کاهش اصطکاک سیاسی، عادی‌سازی روابط و ادغام در نظم اقتصادی جهانی می‌توان به منابع مالی، فناوری و بازارهای بین‌المللی دست یافت و از این طریق مسیر توسعه را هموار کرد. بنابراین، سیاست خارجی یعنی تعامل با جهان غرب به یک پیش‌شرط تعیین‌کننده برای سیاست اقتصادی تبدیل می‌شود.

در مقابل، مفهوم تغییر موازنه قوا بر این ایده استوار است که توسعه پایدار زمانی امکان‌پذیر است که ایران بتواند در حوزه‌های تولیدی، فن‌آورانه، سیاسی و حتی دفاعی به سطحی از توانمندی برسد که در برابر فشارهای بیرونی آسیب‌پذیر نباشد و امکان تحمیل اراده خارجی بر آن کاهش یابد. در این نگاه، توسعه بیش از آنکه نتیجه کاهش تنش باشد، محصول افزایش قدرت درونی و توان اثرگذاری در محیط بین‌المللی است. بنابراین، اختلاف اصلی این دو رویکرد در تعریف «منبع توسعه» است؛ یکی آن را در پیوند با نظم موجود جهانی و میزان سازگاری با آن می‌بیند، و دیگری در ظرفیت یک کشور برای ارتقای قدرت و کاهش وابستگی ساختاری به بیرون.

طبیعی است که از چنین منظری، پیروزی قاطع ایران در میدان و تثبیت یک بازدارندگی مؤثر، صرفاً یک موفقیت نظامی محدود نیست؛ بلکه پیامدهای سیاسی و راهبردی گسترده‌تری دارد و می‌تواند مبانی فکری و سیاسی این نوع رویکرد را نیز تحت تأثیر قرار دهد. زیرا هرچه بازدارندگی مؤثرتر و پایدارتر باشد، نیاز به سازش‌های دوره‌ای کاهش می‌یابد؛ هرچه استقلال راهبردی کشور تثبیت شود، امکان اعمال فشار خارجی محدودتر می‌شود؛ و هرچه اهرم‌های فشار آمریکا و غرب کارایی خود را از دست بدهند، وزن سیاسی و اقتصادی جریان‌هایی که هویت و راه‌حل‌های خود را بر محور «مدیریت مسائل از طریق غرب» تعریف کرده‌اند نیز به‌طور طبیعی کاهش پیدا می‌کند. به بیان دیگر، مسئله فقط اختلاف بر سر یک توافق یا یک پرونده خاص نیست؛ مسئله بر سر دو نگاه متفاوت از آینده ایران است. یک نگاه معتقد است که امنیت، توسعه و رفاه از مسیر قدرت، بازدارندگی، تولید ملی، استقلال اقتصادی و تغییر توازن قوا به دست می‌آید. نگاه دیگر بر این باور است که این اهداف تنها از طریق مصالحه با غرب و ادغام در نظم اقتصادی و سیاسی مورد رهبری آن قابل تحقق است.

از همین رو این خطر وجود دارد که تفاهم‌نامه‌های موقت و مذاکرات فرسایشی، نه صرفاً به عنوان یک تاکتیک دیپلماتیک، بلکه به عنوان ابزاری برای بازگرداندن کشور به همان مسیر سابق عرضه شوند؛ مسیری که سال‌هاست با عناوینی چون «ضرورت حفظ بقا»، «جلوگیری از بحران»، «رفع تحریم‌ها» و

«عادی‌سازی روابط» توجیه می‌شود. در حالی که تجربه سال‌های گذشته نشان داده است که این مسیر غالباً به چرخه‌ای تکراری منتهی شده است: امتیاز در برابر وعده، عقب‌نشینی در برابر تعلیق موقت فشار، و مذاکره‌ای که هرگز به نقطه پایان نمی‌رسد.

از منظر منافع ملی، مسئله اصلی این است که آیا ایران می‌خواهد جایگاه خود را بر پایه قدرت و بازدارندگی تثبیت کند یا همچنان بخشی از مؤلفه‌های قدرت خود را به عنوان موضوعی قابل معامله حفظ نماید. زیرا تا زمانی که طرف مقابل احساس کند می‌تواند از طریق فشار، تحریم، تهدید یا جنگ به امتیازات جدید دست یابد، انگیزه‌ای برای پایان دادن به این چرخه نخواهد داشت. در چنین شرایطی، مذاکره دیگر راه‌حل بحران نیست؛ بلکه خود به بخشی از سازوکار بازتولید بحران تبدیل می‌شود.

این روزها مردم به‌درستی از خود می‌پرسند آیا راه بقای کشور از مسیر تقویت مؤلفه‌های قدرت ملی، انسجام داخلی، توسعه علمی، توان دفاعی و بازدارندگی می‌گذرد، یا از مسیر باز کردن مداوم پرونده‌های راهبردی کشور برای کسب رضایت آمریکا؛ کشوری که در بزنگاه‌های حساس نشان داده است نه به توافقات پایبند است و نه از فشار و تهدید دست می‌کشد؟

امپریالیسم و صهیونیسم در بزنگاه‌های حساس نشان داده‌اند که نه به توافقات پایبندند و نه از فشار و تهدید دست برمی‌دارند. این رفتار صرفاً ناشی از بدعهدی دولت‌ها یا تغییر رئیس‌جمهورهای آمریکا نیست، بلکه ریشه در ماهیت روابطی دارد که امپریالیسم آمریکا در نظام بین‌الملل دنبال می‌کند. در این چارچوب، مسئله اصلی برای آمریکا نه پرونده هسته‌ای است، نه توان موشکی و نه حتی محور مقاومت در منطقه؛ بلکه مسئله اصلی استقلال ایران است. تجربه دهه‌های گذشته نشان داده است که آمریکا با کشورهایی که در مدار راهبردی آن قرار دارند و نقش تابع را می‌پذیرند، نوعی رابطه مبتنی بر پذیرش وضعیت موجود برقرار می‌کند، و با کشورهایی که بر استقلال ملی خود اصرار می‌ورزند، رفتاری کاملاً متفاوت در پیش می‌گیرد. آنچه در بسیاری از موارد موجب تنش می‌شود، نه این یا آن سیاست مشخص، بلکه اصل استقلال در اتخاذ تصمیمات سیاسی، اقتصادی و امنیتی بر اساس منافع و مصالح ملی است. از این منظر، مشکل صرفاً آن نیست که ایران چه می‌کند؛ بلکه این است که ایران می‌خواهد درباره مسائل اساسی خود، بدون اخذ اجازه از واشنگتن تصمیم بگیرد. در منطق امپریالیسم آمریکا، چنین استقلال‌هایی همواره یک مسئله محسوب می‌شود. به همین دلیل نیز حتی اگر یک اختلاف مشخص حل شود، اختلافات دیگری جای آن را می‌گیرد. زیرا موضوع اصلی، رفتار میزان تبعیت یا عدم تبعیت است.

اما علت دوم به خود ایران بازمی‌گردد. در روابط بین‌الملل، استقلال فقط با اعلام موضع حفظ نمی‌شود؛ استقلال نیازمند قدرت است. کشوری که نتواند هزینه تجاوز، تهدید و فشار را برای طرف مقابل بالا ببرد، همواره در معرض مطالبات بیشتر قرار خواهد گرفت.

ادامه ... در ص ۶

تفاهم‌نامه‌ای مبهم ... دنباله از ص ۵

تاریخ معاصر بارها نشان داده است که قدرت‌های بزرگ معمولاً نه از سر حُسن نیت، بلکه در برابر موازنه قوا عقب‌نشینی می‌کنند. از همین رو، هرگاه بازدارندگی ایران ناقص، متزلزل یا دائماً موضوع مذاکره و معامله باشد، آمریکا به این نتیجه می‌رسد که می‌تواند با فشار بیش‌تر، امتیاز بیش‌تری نیز به دست آورد. در چنین شرایطی، مذاکره از ابزاری برای حل اختلاف - برخلاف نظر جناب عراقچی - به ابزاری برای کنترل و تداوم فشار تبدیل می‌شود. به بیان دیگر، اگر یک سوی مسئله به ماهیت سلطه‌طلبانه سیاست آمریکا بازمی‌گردد، سوی دیگر آن به این واقعیت مربوط به این است که ایران هنوز نتوانسته یا نخواسته برخی مؤلفه‌های بازدارندگی خود را به سطحی برساند که هزینه هرگونه تهدید و تجاوز را برای دشمن به شکلی قاطع افزایش دهد. تا زمانی که این معادله تغییر نکند، این چرخه نیز تکرار خواهد شد: فشار - مذاکره - توافق موقت، فشار بیش‌تر و سپس مطالبه امتیازات جدید.

در چنین چارچوبی، مسئله فقط «رسیدن به توافق» نیست؛ مسئله این است که توافق میان دو طرف در چه توازن قوایی منعقد می‌شود. توافقی که در سایه برتری و فشار آمریکا شکل بگیرد، قاعدتاً به معنای پایان منازعه نیست، بلکه مقدمه‌ای برای دور بعدی مطالبات خواهد بود. به همین دلیل است که در تاریخ روابط بین‌الملل، «صلح پایدار» بیش از هر چیز بر توازن قوا و توان بازدارندگی استوار بوده است.

البته باید تأکید کرد که به دلیل اتهامات موجود، ما هنوز از متن نهایی این تفاهم‌نامه چیزی نمی‌دانیم و قضاوت قطعی درباره جزئیات آن ممکن نیست. اما آنچه از مواضع رسمی، اظهارات مقامات و روند یک‌ساله گذشته به‌روشنی قابل مشاهده است، اصرار عجیب و قابل تأمل جناح مسلط بر دستگاه دیپلماسی کشور بر بازگرداندن ایران به میز مذاکره، آن هم تقریباً به هر قیمت ممکن است.

این اصرار در شرایطی صورت می‌گیرد که تجربه دو جنگ، چندین دور مذاکره، آتش‌بس‌های موقت و حملات مکرر نشان داده است که آمریکا نه تنها از سیاست فشار و تهدید دست برنداشته، بلکه هر بار مذاکره را به ابزاری برای تحمیل مطالبات جدید تبدیل کرده است. با این وجود، همچنان این تصور در بخشی از حاکمیت وجود دارد که می‌توان از طریق دادن امتیازات قابل توجه و حتی تاریخی، راهی برای آزادسازی دارایی‌های بلوکه‌شده، رفع تحریم‌ها و عادی‌سازی روابط با غرب گشود. مشکل دقیقاً از همین‌جا آغاز می‌شود. زیرا آنچه به عنوان «ضرورت بقا» یا «ضرورت نجات کشور» عرضه می‌شود، لزوماً بازتاب‌دهنده منافع ملی نیست. چه بسا در مواردی بازتاب‌دهنده منافع و چشم‌انداز بخشی از نیروهای سیاسی و اقتصادی باشد که آینده خود را در گسترش روابط با غرب، ادغام در ساختار اقتصاد جهانی تحت رهبری آمریکا و پایان یافتن وضعیت تقابل تعریف کرده‌اند.

در چنین چارچوبی، پیروزی قاطع ایران در میدان و تثبیت یک بازدارندگی پایدار، عملاً بسیاری از مبانی این راهبرد را زیر سؤال می‌برد. زیرا هرچه بازدارندگی

مؤثرتر شود، نیاز به امتیازدهی کمتر می‌شود؛ هرچه استقلال راهبردی کشور تثبیت شود، امکان اعمال فشار خارجی کاهش می‌یابد؛ و هرچه اهرم‌های فشار آمریکا بی‌اثرتر شوند، وزن سیاسی و اقتصادی جریاناتی که راه‌حل همه مشکلات را در توافقی با غرب جستجو می‌کنند نیز کاهش پیدا می‌کند. از این رو این نگرانی وجود دارد که تفاهم‌نامه پیش‌رو، بیش از آنکه محصول یک ارزیابی مبتنی بر منافع ملی و دست‌آورد‌های میدان باشد، که محتملاً اینچنین است، تلاشی برای احیای همان راهبردی باشد که در سال‌های گذشته بارها آزموده شده است؛ راهبردی که همواره وعده رفع تحریم‌ها را داده، اما در عمل نه فشارها را پایان داده و نه امنیت کشور را تضمین کرده است. از منظر منافع ملی، مسئله اصلی باید حفظ استقلال، تقویت بازدارندگی، تثبیت دست‌آورد‌های راهبردی و جلوگیری از تبدیل شدن مؤلفه‌های قدرت کشور به موضوع معامله باشد. و از منظر منافع طبقه کارگر و زحمتکشان نیز پرسش روشن است: کدام بخش از تجربه چند دهه گذشته نشان داده است که امتیازدهی‌های راهبردی، خصوصی‌سازی‌های گسترده، گره زدن اقتصاد کشور به غرب و انتظار برای رفع تحریم‌ها از بیرون، به بهبود پایدار زندگی اکثریت مردم انجامیده است؟

از منظر منافع ملی و همچنین منافع طبقاتی پرولتاریای ایران، مسئله اصلی در سیاست‌گذاری اقتصادی و خارجی، حفظ و تثبیت استقلال سیاسی کشور است؛ استقلالی که شرط بنیادین برای هرگونه توسعه پایدار و عادلانه محسوب می‌شود. در این چارچوب، منافع ملی و منافع طبقه کارگر از یکدیگر جدا نیستند، بلکه در نقطه‌ای مشترک به هم می‌رسند: در تضمین امنیت کشور، تقویت تولید ملی و جلوگیری از وابستگی ساختاری به نظام امپریالیستی.

پرولتاریای ایران، به‌عنوان نیروی اصلی تولید اجتماعی، بیش از هر طبقه دیگری از ثبات اقتصادی، امنیت شغلی و گسترش ظرفیت‌های تولید داخلی منتفع می‌شود. چنین منفعی تنها در صورتی قابل تحقق است که اقتصاد کشور بر پایه توان داخلی، برنامه‌ریزی صنعتی و کاهش وابستگی به بازارها و تصمیمات صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و دیگر نهادها و مؤسسات مالی بین‌المللی سازمان یابد. در غیر این صورت، هرگونه وابستگی سیاسی و به تبع آن تسلط سرمایه امپریالیستی بر اقتصاد کشور، می‌تواند مستقیماً به بی‌ثباتی بازار کار، تضعیف تولید ملی و افزایش فشار معیشتی بر طبقات مزدبگیر منجر شود. در همین چارچوب، یکی از مؤلفه‌های اساسی تحقق این منافع، استقرار و تقویت نهادهای مستقل کارگری، از جمله سندیکا‌های مستقل است؛ نهادهایی که می‌توانند نقش تعیین‌کننده‌ای در دفاع از حقوق شغلی، افزایش قدرت چانه‌زنی نیروی کار و مشارکت واقعی طبقه کارگر در تصمیم‌سازی اقتصادی ایفا کنند. بدون چنین نهادهایی، حتی سیاست‌های توسعه‌ای نیز به‌راحتی می‌توانند از مسیر منافع عمومی منحرف شده و به بازتولید نابرابری‌های ساختاری منجر شوند. بنابراین، از این منظر، هم منافع ملی و هم منافع طبقاتی پرولتاریا در یک جهت قرار می‌گیرند: تثبیت استقلال سیاسی، تقویت تولید ملی،

افزایش بازدارندگی اقتصادی و اجتماعی، و ایجاد سازوکارهای دموکراتیک درون‌زا برای مشارکت نیروی کار در تعیین سرنوشت اقتصادی کشور.

شاید هنوز برای داوری نهایی درباره متن این تفاهم‌نامه زود باشد؛ اما تجربه یکسال گذشته به اندازه کافی گویاست که نشان دهد مسئله اصلی ایران کمبود مذاکره نبوده است. مسئله اصلی، نسبت میان استقلال و وابستگی، بازدارندگی و امتیازدهی، و انتخاب میان اتکا به قدرت ملی یا امید بستن به حسن نیت قدرت‌هایی است که بارها نشان داده‌اند نه استقلال ایران را برمی‌تابند و نه از فشار دست می‌کشند، مگر آنکه با موازنه‌ای از قدرت و اراده روبه‌رو شوند.

طبقه کارگر ایران از یک موقعیت دوگانه و تاریخی نسبت به هر دو سوی این معادله برخوردار است: نه به بورژوازی داخلی اعتماد کامل دارد و نه به امپریالیسم. این بی‌اعتمادی ریشه در تجربه عینی از کارکرد هر دو دارد؛ تجربه‌ای که نشان می‌دهد جوهره هر دو در نهایت بر منطق سود، سلطه و بازتولید نابرابری استوار است.

از یک‌سو، بورژوازی داخلی در مواجهه با امپریالیسم عموماً از یک مبارزه قاطع، مستمر و تا به‌انتها ناتوان است. این ناتوانی یا فقدان اراده برای به‌پایان رساندن یک تقابل ساختاری، باعث می‌شود در مواقع حساس، مسیر به سمت توافقاتی سوق پیدا کند که در آن نه مسئله استقلال به‌طور کامل تثبیت می‌شود و نه منافع و مصالح زحمتکشان به شکل پایدار تضمین می‌گردد.

از سوی دیگر، همین وضعیت نیمه‌تمام و ناپایدار، زمینه‌ای فراهم می‌کند که در شکاف میان مقاومت و سازش، راه‌های جدیدی برای نفوذ، فشار و بازتولید منافع سرمایه‌های امپریالیستی باز شود. به بیان دیگر، هر توافقی که در غیاب توده‌ها و نبود یک موازنه پایدار قدرت شکل بگیرد، می‌تواند هم به تضعیف مؤلفه‌های استقلال سیاسی منجر شود و هم به گسترش اشکال جدید وابستگی اقتصادی.

از این رو، طبقه کارگر و زحمتکشان ایران و مردم حاضر در میدان با چنین تفاهم‌نامه‌ها و روندهای مذاکره‌ای و با چنین پیش‌نویس‌های منتسب به تفاهم‌نامه ۱۴ ماده‌ای که کلیات آن توسط وزیر امور خارجه ایران نیز به تأیید رسیده است، خوش‌بین نیستند و آن را به زبان حقوق ملی و منافع راهبردی و حفظ موجودیت ایران می‌بینند. این تفاهم‌نامه می‌کوشد شکست امپریالیسم جانی‌تکار آمریکا در جنگ تجاوزکارانه و تروریستی و برخلاف همه موازین بین‌المللی چهل روزه اخیر را به میز مذاکره و کسب امتیازات ناچیز و مبهم منتقل کند و آنچه دولت آمریکا تحت رهبری دونالد ترامپ، این شیاد بین‌المللی، موفق نگشت با جنگ، محاصره، ترور و تشدید تحریم‌های اقتصادی و بمباران زیرساخت‌های ایران به‌دست آورد، در قالب «تعهدات حقوقی، سازوکارهای نظارتی و قطعنامه شورای امنیت» تثبیت نماید.

تبدیل پیروزی ایران به پرونده‌ای قابل مدیریت و ابهام‌انگیز توسط همان قدرتی که آغازگر جنگ و تجاوز و کشتار بوده است، فرجامی جز تکرار شکست و بازتولید ادامه جنگ علیه ایران ندارد. *

متن تفاهم‌نامه ... دنباله از ص ۱

تأییدیه‌های لازم را صادر کند.

آمریکا همچنین متعهد می‌شود تمامی تحریم‌ها علیه جمهوری اسلامی ایران را لغو کند، اما زمان‌بندی و نحوه اجرای این اقدام قرار است در آینده و براساس توافق طرفین تعیین شود.

آمریکا و ایران توافق می‌کنند که ایران هرگز به سلاح هسته‌ای دست پیدا نکند و دو طرف برای حذف مواد هسته‌ای غنی‌شده ایران همکاری کنند. این کار از طریق «رقیق‌سازی در محل تحت نظارت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی» انجام خواهد شد.

این یادداشت تفاهم نشان می‌دهد که ایالات متحده و ایران در مورد سازوکاری برای از بین بردن ذخایر اورانیوم با غنای بالا به توافق رسیده‌اند. حداقل الزام هر دو طرف این است که تمام اورانیوم غنی‌شده باید تحت نظارت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در داخل ایران رقیق شود. توافقی که قرار است میان ایران و آمریکا درباره موضوع هسته‌ای صورت بگیرد مقدمه پایان هسته‌ای و دادن مهم‌ترین فاکتور بازدارندگی ایران است.

تأسیسات هسته‌ای قبلی ایران در حملات هوایی امپریالیسم آمریکا در سال گذشته «به طور سیستماتیک نابود» شدند، اما آمریکا همچنان امیدوار است که اطمینان حاصل کند ایران در آینده «آنها را بازسازی نخواهد کرد».

۱۷ کشور اعلام کرده‌اند که پس از توافق هسته‌ای ایران و آمریکا، تحریم‌ها علیه ایران را لغو خواهند کرد.

طبق گزارش اسپوتنیک نیوز در شانزدهم ژوئن، بر اساس بیانیه‌ای از بریتانیا، ۱۷ کشور به فرانسه، ایتالیا، بریتانیا و آلمان در بیانیه‌ای مشترک در مورد لغو احتمالی تحریم‌ها علیه ایران در پاسخ به گام‌های برداشته شده توسط ایران در مورد برنامه هسته‌ای خود پیوسته‌اند.

خلاصه کلام: ایستادگی ایران در جنگ تجاوزکارانه چهل‌روزه و وادار کردن آمریکا به عقب‌نشینی و حفظ موجودیت ایران، یک موفقیت مهم برای کشورمان بود. با این حال، تفاهم‌نامه اخیر به دلیل ابهامات راهبردی، تضمین‌کننده بازدارندگی پایدار نیست و خطر شعله‌ور شدن جنگ و حمله مجدد نظامی به ایران همچنان وجود دارد.

مقاومت همه‌جانبه باعث شد آمریکا برای پایان دادن به جنگ و بحران انرژی و بازکردن تنگه هرمز وارد مذاکره شود و ظاهراً پذیرش غنی‌سازی اورانیوم توسط آمریکا، شکستی برای سیاست‌های پیشین ترامپ بود. رفع محاصره دریایی ایران بر اساس اعلام مقامات رسمی و دسترسی امن به آب‌های بین‌المللی از جمله بخشی از مفاد تفاهم‌نامه است. در تفاهم‌نامه امضا شده، تعهدات مربوط به عدم حمله، دارای ابهامات زیادی درباره وضعیت گروه‌های مقاومت

و متحدین ایران است.

سابقه بدعهدی و خرابکارانه آمریکا، از جمله خروج از برجام و نقض آتش‌بس و بمباران ایران در یکسال اخیر باعث می‌شود تا تفاهم‌های تاکنونی، تضمین محکمی برای امنیت طولانی‌مدت نباشند. از این رو شکنندگی خطرات جنگ همچنان به قوت خود باقی است، زیرا منافع راهبردی آمریکا در تقابل با پیشروی چین و مخالفت با نظم چندصدایی یا چند قطبی سبب می‌شود آمریکا به مداخلات منطقه‌ای خود ادامه دهد تا ایران را ضعیف کند و از هم به‌پاشاند و یا در اثر کودتا و مداخلات مختلف رژیم‌ها را به روی کار آورد که تابع نظم منطقه‌ای و جهانی آمریکا باشد. از این رو اگرچه جنگ در کوتاه مدت پایان یافته است، اما خطر از سرگیری جنگ تجاوزکارانه همچنان وجود دارد.

فقط با اتکا به توده مردم و مقابله با ستون پنجم امپریالیسم و سیاست‌های نئولیبرالیسم و اولیگارش فاسد و مافیایی لانه‌کرده در حاکمیت می‌توان در مقابل خطرات خارجی ایستاد و از استقلال ملی و تمامیت ارضی ایران دفاع کرد. *

قطعه‌نامه کنگره ... دنباله از ص ۱۲

بر این اساس حزب ما بر آن است که همه کمونیست‌ها باید حل مسئله ملی را از نقطه نظر منافع عمومی مبارزه انقلابی ضدامپریالیستی و ضدصهیونیستی مورد بررسی قرار دهند. هرجنیش ملی‌گرایانه که بخواهد حل مسئله ملی را جدا از مبارزه عمومی انقلابی و ضدامپریالیستی و ضدصهیونیستی و جدا از این متن به صورت انتزاعی طرح کند، جنبشی ارتجاعی و همدست امپریالیسم است و باید با آن مبارزه کرده و آنرا افشاء نمود. کمونیست‌ها هرگز برای بورژواهای ستم‌گر ملیت‌های تحت ستم، که می‌خواهند دست‌شان به بهانه ملی‌گرایی در چپاول زحمتکشان ملت خودی باز باشد، چک سفید صادر نمی‌کنند. ملتی که بخواهد در همدستی با امپریالیسم و صهیونیسم تدارک قتل‌عام ملت دیگری را ببیند و به نفرت ملی دامن زند، نه تنها خودش آزاد نیست، بلکه در جبهه‌ای قرار گرفته است که آزادی خود وی را نیز به آینده‌ای دور و ناروشن موکول می‌کند.

دوم: کمونیست‌های ایران باید مسئله مبارزه ضدامپریالیستی و ضدصهیونیستی را با حل مسئله ملی و در پیکار با رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی پیوند زنند. کمونیست‌ها هوادار وحدت ملیت‌ها در جغرافیای ایران و همبستگی طبقه کارگر در مقابل دشمن مشترک‌اند. باید روشن کنند که امر جدائی در شرایط کنونی کشور ما هرگز به صلاح نیست، بسیار مضر است و حزب ما از این درپچه به امر مسئله ملی در ایران می‌نگرد.

سوم: حق ملل در تعیین سرنوشت خویش اساساً یک حق دموکراتیک است. برخورد کمونیست‌ها

به این حق نیز جدا از برخورد کمونیست‌ها نسبت به سایر حقوق دموکراتیک نیست. حقوق دموکراتیک تابعی از مصالح مبارزه طبقاتی بوده و خواهد بود و باید تنها از دریچه نابودی بهره‌کشی انسان از انسان و رهایی بشریت در مجموع خود از چنگال بربریت سرمایه‌داری مورد نظر قرار گیرد. کسب آنچنان «حق دموکراتیکی» که مبنای نابودی دموکراسی پیگیر و بالنده بطور کلی باشد، ابزاری برای سرکوب دموکراسی بطور کلی است. این است که این حق ملی را نمی‌توان به بهای سرکوب ملت دیگری کسب کرد. حمایت از تجاوز صهیونیسم به فلسطین و نسل‌کشی در غزه، تجاوز امپریالیست‌ها به سوریه و روی کار آوردن «الجولانی» داعشی و اشغال بخش‌هایی از سرزمین سوریه توسط آمریکا و اسرائیل نقض حق حاکمیت این ملل است، تجاوز به لبنان و یمن نقض حاکمیت این ملل است، تجاوز به ایران نقض حاکمیت ملی ایران است و ما شاهدیم که تجزیه‌طلبان ایرانی پایشان در همه این موارد به نحو بارزی می‌لنگد. آنها از حقوق ملت‌ها برای کسب آزادی و استقلال، از حق خود تعیینی سرنوشت ملل، آتطور که مدعی آن هستند در همه جا و در همه موارد دفاع نمی‌کنند، بلکه دقیقاً برعکس، خواهان آنگونه دفاع از حقوق ملل هستند که فقط در خدمت منافع تنگ ملی خودشان و به ضرر همه ملل دیگر و حتی در دشمنی با سایر ملل و در همدستی با امپریالیسم و صهیونیسم قرار گیرد. این امر نشانه فقدان اصولیت و نشانه ناسیونال شونیسم کور و خطرناکی است که در منطقه فاجعه‌انگیز است.

چهارم: حزب ما برای یک وحدت دموکراتیک و آگاهانه مبارزه کرده و به این جهت با اشاعه نفرت ملی، که یک دسیسه امپریالیستی- صهیونیستی است، مبارزه می‌کند. حزب ما برای حل مسئله ملی در ایران و منزوی کردن ناسیونال شونیست‌ها و افشاء چهره برتری‌جویی ملی آنها، که خود را مدافع حقوق خلق‌های ایران جا می‌زنند، طرح مبارزه مشترک برای استقرار آزادی و سوسیالیسم و علیه ستمگری در تمامی اشکال سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، ملی، قومی و مذهبی و نه دشمنی ملی را در مقابل آن می‌گذارد. حزب ما با چنین چشم‌اندازی و از این طریق خواهد توانست با تقویت وحدت دموکراتیک و یگانگی برای حفظ موجودیت ایران در مقابل جریان‌های مشکوک ناسیونال - شونیستی به مقابله پردازد و مانع شود که آنها خود را به عنوان نمایندگان خلق تحت ستم مشخصی معرفی کرده و جا بزنند.

پنجم: جنبش کمونیستی ایران بستر تعدد «تشکل‌های کمونیستی - ملی» نمی‌تواند باشد. تمایز ملی نباید در وحدت طبقه کارگر موجب نفاق شود. طبقه کارگر به حزب واحد طبقه کارگر ایران، نظیر حزب کار ایران (توفان) نیاز دارد. در مقابله با تفرقه ملی باید سازمان‌های صنفی واحد، حرفه‌ای واحد، توده‌ای واحد را برای همه خواست‌های سیاسی، دموکراتیک و حرفه‌ای در سراسر ایران ایجاد کرد. *

ایران، جمهوری اسلامی نیست، ایران، میهن ماست و باقی خواهد ماند

سخنی در مورد ... دنباله از ص ۱۲

هیچ پابندی عملی به اصول و مقررات تورنمنت‌های بین‌المللی ندارد و مفاد اساسنامه فیفا را صرفاً متونی تزئینی تلقی می‌کند که هر زمان بخواهد می‌تواند آنها را نادیده بگیرد.

نخستین نشانه‌های این رویکرد، در برخورد تحقیرآمیز با تیم‌های ملی سنگال و ازبکستان آشکار شد؛ جایی که بازیکنان این کشورها در بدو ورود به خاک آمریکا با بازرسی‌های بدنی خارج از عرف و حضور سگ‌های موادیاب در میان وسایل شخصی‌شان مواجه شدند. این صحنه‌ها نه تنها کرامت ورزشکاران را خدشه دار کرد، بلکه تصویری نگران‌کننده از امنیت و احترام در بزرگ‌ترین رویداد فوتبالی جهان به نمایش گذاشت. بازتاب گسترده این اتفاق در رسانه‌های بین‌المللی و واکنش تند صاحب‌نظران می‌توانست زنگ خطری جدی برای میزبان باشد؛ اما برای دولتی که خود را فراتر از پاسخگویی می‌داند، این اعتراض‌ها کمترین اهمیتی نداشت. در ادامه همین روند، گزارش‌هایی از رفتارهای مشابه با دیگر تیم‌ها نیز منتشر شد که بر نگرانی‌ها افزود. از جمله، بازداشت هفت‌ساعته ایمن حسین، بازیکن تیم ملی عراق، به همراه عکاس این تیم در بدو ورود به خاک آمریکا، نمونه‌ای دیگر از برخوردهای غیرمعارف و سؤال‌برانگیز با اعضای کاروان‌های ورزشی است. این اقدام، که بدون توضیح شفاف و در شرایطی مبهم صورت گرفت، نه تنها موجب نگرانی جدی در میان تیم‌های شرکت‌کننده شد، بلکه بار دیگر این پرسش را مطرح کرد که آیا استانداردهای یکسان و محترمانه‌ای برای همه تیم‌ها رعایت می‌شود یا خیر.

در ادامه، اقدام بی‌سابقه در دیپورت داور سومالیایی انتخاب‌شده از سوی فیفا، پرده دیگری از این بی‌قانونی آشکار را کنار زد. این تصمیم، نه فقط یک رفتار دیپلماتیک سؤال‌برانگیز، بلکه دخالتی مستقیم در ساختار رسمی و مستقل مدیریت مسابقات بود؛ اقدامی که عملاً نشان داد میزبان حتی انتخاب‌های رسمی فیفا را نیز برنمی‌تابد، مگر آنکه با ملاحظات سیاسی‌اش همخوانی داشته باشد.

اما نقطه اوج این رفتارها، جایی رقم خورد که کارشناسی‌ها به‌طور مستقیم متوجه تیم ملی فوتبال ایران و هوادارانش شد. مسدودسازی بلیت‌های اختصاص یافته به فوتبال ایران، اقدامی صرفاً اداری یا فنی نیست؛ این یک تصمیم سیاسی آشکار با هدف حذف یک ملت از صحنه حضور در بزرگ‌ترین جشن فوتبالی جهان است. محروم کردن هواداران ایرانی از حق طبیعی حضور در ورزشگاه‌ها، چیزی جز اعمال تبعیض سیستماتیک و نقض بدیهی‌ترین اصول برابری در ورزش نیست.

این در حالی است که پیش‌تر بسیاری از کارشناسان و صاحب‌نظران حقوقی هشدار داده بودند که با توجه به سابقه رفتارهای دولت آمریکا، نباید به تعهدات این کشور دل بست. با این حال،

فدراسیون فوتبال با این تصور که میزبان به قواعد بین‌المللی پایبند خواهد بود، مسیر تعامل را ادامه داد؛ تصویری که اکنون با واقعیت‌های تلخ امروز، به‌طور کامل فرو ریخته است. تصمیم دولت ترامپ برای خارج کردن بلیت‌های اختصاص یافته به فوتبال ایران از سرویس، آخرین میخ بر تابوت این خوش‌بینی ساده‌انگارانه بود.

با این همه، آنچه بیش از خود این اقدامات خشم‌برانگیز است، سکوت سنگین و معنادار فیفاست. نهادی که سال‌ها با شعار «استقلال فوتبال از سیاست» مشروعیت کسب کرده، امروز در برابر آشکارترین مداخلات سیاسی، کوچک‌ترین واکنش مؤثری نشان نمی‌دهد. این سکوت، دیگر صرفاً انفعال نیست؛ بلکه به‌نوعی همراهی غیررسمی با روندی است که در حال تخریب بنیان‌های عدالت در ورزش جهانی است. اگر قرار باشد میزبان یک تورنمنت بین‌المللی، با اتکا به قدرت سیاسی خود، هرگونه محدودیتی را بر تیم‌ها، داوران و هواداران اعمال کند و فیفا نیز تنها نظاره‌گر باشد، باید پرسید اساساً فلسفه وجودی این نهاد چیست؟ آیا قوانین فیفا فقط برای کشورهای فاقد قدرت سیاسی الزام‌آور است؟ آیا عدالت در فوتبال به مفهومی نسبی و وابسته به مناسبات قدرت تبدیل شده است؟ واقعیت این است که آنچه امروز رخ می‌دهد، آزمونی سرنوشت‌ساز برای فوتبال جهان است. یا فیفا باید از جایگاه خود به‌عنوان نهادی ناظر و مستقل دفاع کند و در برابر این بی‌قانونی‌ها بایستد، یا باید بپذیرد که به نهادی بی‌اثر و تابع ملاحظات سیاسی قدرت‌های بزرگ تنزل یافته است.

فوتبال، اگر قرار است همچنان «بازی مردم» باقی بماند، نمی‌تواند در گرو اراده دولت‌ها باشد. اما آنچه امروز می‌بینیم، تبدیل این بازی به ابزاری برای اعمال فشار، حذف و تبعیض است. در چنین شرایطی، سکوت نه تنها قابل توجیه نیست، بلکه خود بخشی از مساله است؛ سکوتی که هر روز ادامه یابد، فاصله فوتبال با عدالت را بیشتر و بیشتر خواهد کرد.

تیم ملی فوتبال ایران باید در همان روز مسابقه وارد خاک آمریکا شده و پس از پایان بازی، از خاک آمریکا خارج شود.

دولت قانون‌ستیز آمریکا با تسری رفتارهای کینه‌توزانه خود علیه ملت ایران به عرصه ورزش، در عمل امکان برخورداری از شرایط برابر و امکان رقابت بدون تبعیض را از تیم ملی ایران دریغ کرد و اجازه نداد تا کادر سرپرستی تیم ملی در شرایط حساس و مهم رقابت‌های جام جهانی در کنار بازیکنان و مربیان خود باشند و موجب افزایش آرامش و تمرکز آنها شوند.

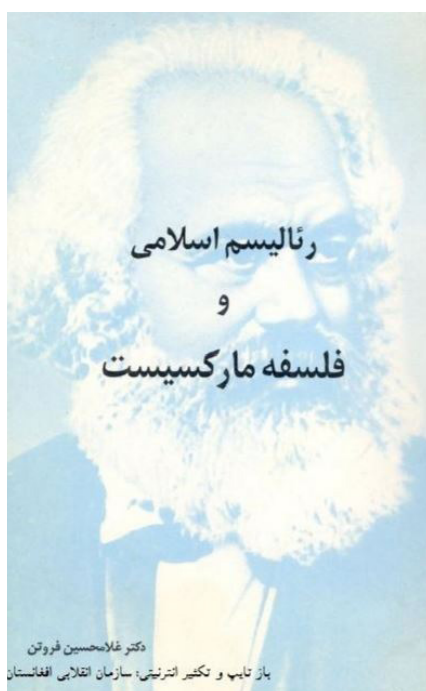
بارها گفته‌ایم ورزش چه در ایران و چه در جهان همواره سیاسی بوده است. ممالک استعمارگر جهان نوع برخوردشان به مقوله ورزش وابسته به مصالح و منافع سیاسی آن کشورها تعیین می‌شود. به این جهت ریاکاری و دروغ‌گوئی

بخشی از سیاست ورزشی و تبلیغاتی آنهاست. فقط مردم جهان از این همه ریاکاری و دروغ‌گوئی و بازیگری سیاسی در شگفت می‌مانند.

اهدای جایزه خودساخته و سلیقه‌ای «اینفانتینو»، رئیس فیفا به ترامپ موسوم به جایزه «صلح فیفا»، موجی از واکنش‌های جهانی را به دنبال داشت. در این بین پیکان انتقادات به سمت رئیس فیفا نشانه رفته است.

تحولات اخیر به وضوح نشان می‌دهد که روند برنامه‌ریزی جام جهان از پیش طوری برنامه‌ریزی شده تا دقیقاً همان نتیجه‌ای که دولت تروریستی آمریکا می‌خواهد، حاصل شود. علی‌رغم همه این سیاست‌های تبعیض‌آمیز و خرابکارانه آمریکا، تیم ملی ایران به درستی در این مسابقات و به کوری چشم دشمنان مردم ایران شرکت می‌کند و جایگاه ورزشی و هویت ملی خود را به رخ تبهکاران بین‌المللی و جنگ‌طلب می‌کشد و در شرایط نابرابر مسابقات گروهی خود را برگزار می‌کند.

بطور خلاصه نزاعی که امروز در میان اپوزیسیون ایران در گرفته است در ظاهر امر بر «سر حقوق بشر و دموکراسی» است اما نزاع واقعی میان کسانی که از ایران، حق حاکمیت ایران، تمامیت ارضی ایران، هویت ملی ایران، دفاع کرده مخالف تحریم و تجاوز نظامی به ایران هستند و کسانی که وطن‌فروشد و از تحریم‌ها و حتی تشدید ضدبشری تحریم‌ها و حمله نظامی به میهن ما دفاع کرده، برای کشور ایران کوچک‌ترین حقوقی را در نهادهای جهانی به رسمیت نشناخته، خواهان تجزیه ایران بوده و به بلندگوی اسرائیل اینترنشنال و فرقه تبهکار رضا پهلوی بدل شده‌اند. آنها با هر چه ضدملی و ایران‌ستیزانه است، موافقت. تحریم تیم فوتبال ایران حمایت از حمله نظامی آمریکا به ایران است و جز این نیست. *



درگیری تاریخی ... دنباله از ص ۱۲

سیستم اقتصادی سرمایه‌داری حاکمان استعماری در اینجا با جامعه‌ای با سنت هزار ساله مالکیت اشتراکی روبرو شده است. همانطور که یکی از مقامات استعماری توضیح می‌دهد، این سیستم سنتی «هیچ معنایی ندارد!» و بنابراین، این سیستم بدون هیچ تشریفاتی با سیستمی مبتنی بر مالکیت خصوصی جایگزین می‌شود که مستلزم یک فرآیند ثبت طولانی و بوروکراتیک است.

نتیجه:

فلسطینی‌ها به تدریج زمین‌های خود را از دست می‌دهند؛ صهیونیست‌ها آن را «می‌خرند». به دیگر سخن اشغال می‌کنند و به هر عربی که به آنها نزدیک می‌شود، شلیک می‌کنند.

یک کشاورز، خلاصه می‌کند: «زورگویی، اجحافات، آدمکشی‌ها و وحشی‌گری‌های شهرک‌نشینان به اوج خود می‌رسد». و بنابراین، کشاورزان الزاماً برای محافظت از روستاهای خود نیز اسلحه به دست می‌گیرند.

میزان بیگانگی بین طبقات کشاورزان و کارگران و طبقه مرفه شهری روز به روز بیشتر آشکار می‌گردد.

در گرده‌مائی‌ها، نخبگان شهری، کشاورز، را با دیده تحقیر می‌نگرند. وضعیت در حومه شهر چگونه است؟

به دیده صهیونیست‌های غاصب «کشاورزان فراموش می‌کنند که زمین‌هایشان در واقع متعلق به زمین‌داران بزرگ است!!» زیرا که آنها مقاومت می‌کنند و از «پرداخت بدهی‌هایشان» سر باز می‌زنند.

علاوه بر این آنها فراموش می‌کنند که این تنها «صهیونیست‌ها هستند که شایسته تجارت هستند!!»

این مناطق ثروتمند، زنان پس صرفاً جزایر رفاه هستند؛ ثروتمندان با پول خود در درجه اول در حال ساختن قلعه‌های آسمان‌خراش هستند. نه تنها پناهندگان یهودی، بلکه سلاح‌هایی که برای شبه‌نظامیان صهیونیست در نظر گرفته شده است، به تدریج به بنادر شهر می‌رسند. این شبه‌نظامیان حتی در کلان‌شهرها نیز حملات جنایتکارانه انجام می‌دهند.

کارگران فلسطینی و صاحبان مشاغل کوچک اعتصاب می‌کنند؛ خیابان‌ها پر از تظاهرات گسترده می‌شود؛ و شورشیان بارها برق را قطع می‌کنند، خطوط لوله نفت را منفجر می‌کنند و به قطارها حمله می‌کنند. نیروها و شخصیت‌های اجتماعی مختلفی به تدریج شکل می‌گیرند: یک فرد باهوش و جاه‌طلب وجود دارد که - پس از شور و شوق اولیه - توسط نخبگان شهری

طرد می‌شود و به پارتیزان‌ها می‌پیوندد. کارگر دیگری، گرچه میلی به جنگیدن ندارد، اما خیلی زود به یک رهبر چریکی تبدیل می‌شود؛ و یک اپورتونیست فرصت‌طلب که به امید شهردار شدن از صهیونیست‌ها پول می‌گیرد، خیلی دیر متوجه عواقب خیانت خود می‌شود. سپس همسرش، خلود عاطف (یاسمین المصری)، روزنامه‌نگار با اعتماد به نفس، وجود دارد که - با وجود تمام میهن‌پرستی‌اش - برای مدت کوتاهی قبل از قطع کامل روابط با خائنان، مردد می‌شود. یا توماس هاپکینز (بیلی هاول)، «مقام صادق استعماری» و «دوست اعراب»، که وقتی توهماتش درهم می‌شکند، فرار می‌کند.

تصویری از گذشته، آینده‌ای از حال:

روستای «البسا» در شمال فلسطین قرار دارد، جایی که قتل‌عامی توسط بریتانیایی‌ها در سال ۱۹۳۸ رخ داد.

در سال ۱۹۳۶، اولین ایستگاه رادیویی فلسطینی در رام‌الله افتتاح شد - یک پروژه استعماری و معتبر از سوی بریتانیایی‌ها، که قاطعانه «غیرسیاسی» بود و قرار بود «دانش و فرهنگ» را برای فلسطینی‌ها به ارمغان بیاورد! اکنون این سرزمین را نیز عملاً اشغال کرده‌اند. امروزه، اکثر فلسطینی‌ها حکومت خودگردان فلسطین - تحت رهبری محمود عباس - را دست‌نشانده اسرائیل می‌دانند. در عوض، وقتی یک کاپیتان سادیسمی ظاهراً مسیحی، متعصبانه از ساخت «ارتش یهودی» دم می‌زند، این اشاره‌ای به انجیلی‌های بانفوذ در ایالات متحده دارد که رویای «فتح سرزمین مقدس توسط یهودیان» را نویدبخش «آخرالزمان» می‌دانند.

تاریخ، شباهت‌های دنیای واقعی است، مانند تقسیم فلسطین به نفع صهیونیست‌ها، که اولین بار توسط کمیسیون پیل بریتانیا در سال ۱۹۳۷ پیشنهاد شد، که مقدمه‌ای بود بر «راه‌حل به اصطلاح دو دولت».

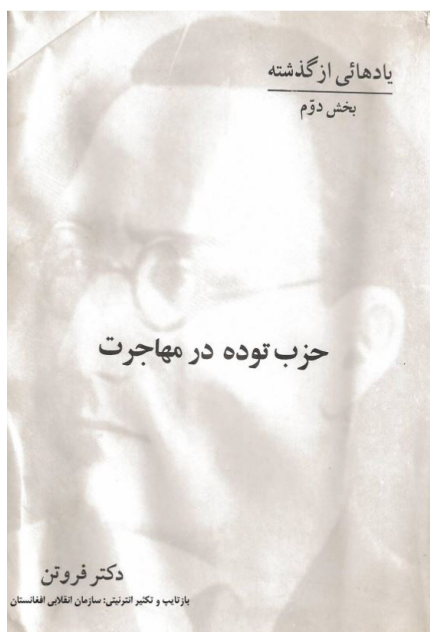
واضح است که اسرائیل در واقع بسیاری از استراتژی‌های خود را از بریتانیایی‌ها کپی کرده است: از مجازات جمعی و اقدامات تنبیهی گرفته تا دستگیری‌های بدون اتهام (بازداشت اداری) و ایجاد ایست‌های بازرسی و ساخت دیوار. صحنه‌های دیگر پس از ۹۰ سال بدون تغییر باقی مانده‌اند: شهرک‌نشینان صهیونیست مزارع و درختان زیتون را آتش می‌زنند، و سربازانی که فلسطینی‌ها را آزار و اذیت، توهین نژادی و تجاوز جنسی می‌کنند، به مراسم تشییع جنازه حمله می‌کنند، فلسطینی‌ها را به وسایل نقلیه

نظامی می‌بندند و از آنها به عنوان سپر انسانی استفاده می‌کنند، به روزنامه‌نگاران حمله می‌کنند و خانه‌ها را تخریب می‌کنند؛ زنان و کودکان فلسطینی که به سربازان سنگ پرتاب می‌کنند، افرادی که «کوفیه» را به نشانه همبستگی می‌پوشند، و مردان نقابدار که با سلاح‌های ساده علیه دشمن برتر می‌جنگند را از دم تیغ صهیونیستی خود می‌گذرانند.

اوایل اصطلاح «تروریست» هنوز رایج نشده بود. (چون شبه‌نظامیان صهیونیست آن دوران با افتخار خود را تروریست می‌نامیدند) در عوض امروز از مبارزان مقاومت بیش‌تر به عنوان «راهن» یاد می‌شود. و آنها به جای پنهان شدن در دره‌ها و تونل‌های شهری، در تپه‌ها و جنگل‌ها پناه می‌گرفتند.

علی‌القاعده مبارزه فلسطینیان برای آزادی در تاریخ ضداستعماری قرار می‌گیرد، که در آن پارتیزان‌ها، «وحشی‌های خطرناک» نیستند، بلکه صاحبان حقیقی سرزمین هستند و برای آزادی خود و سرزمین‌شان می‌جنگند.

نقل قولی معروف از قهرمان مردمی، عزالدین قسام - که در سال ۱۹۳۵ در نبرد کشته شد و اولین رهبر پارتیزانی فلسطین محسوب می‌شود - وجود دارد که حاکی از مبارزه و مقاومت است: «بلند شو؛ کارهای زیادی باید انجام شود. این نه اولین بار بود و نه آخرین بار خواهد بود». امروز نیز علی‌رغم ادامه نسل‌کشی وحشیانه صهیونیست‌ها، هنوز جمعیت و جنگجویان زیادی زیر پرچم‌های فلسطین، اسلحه بدوش قربانی می‌دهند، اما شکست‌ناپذیرند. *



یادگانی از گذشته
بخش دوم

حزب توده در مهاجرت

دکتر فروتن

یارتاب و تکثیر اینترنتی: سازمان انقلابی افغانستان

مقالات توفان الکترونیکی شماره ۲۳۹ فراداد ۱۴۰۵

را در تارنمای توفان مطالعه نمایید!

توفان الکترونیک در اول هر ماه میلادی منتشر می‌شود!



کنگره ششم حزب، کنکراهای موفق در مبارزه برای پاکیزگی مارکسیسم - لنینیسم، تقویت جنبش کمونیستی در عرصه ملی و بین‌المللی

سخنی در مورد رفتار تبعیض آمیز و کینه توزانه آمریکا علیه تیم ملی فوتبال ایران

در آستانه آغاز رقابت های جام جهانی فوتبال، دولت تبهکار آمریکا در ادامه اقدامات غیراخلاقی، و غیرورزشی خود علیه تیم ملی ایران در تصمیمی کاملاً سیاسی و هدفمند از صدور ویزای ارکان مهم مدیریتی و اداری تیم ملی فوتبال ایران خودداری کرد؛ تصمیمی که مغایر با قوانین بین المللی ورزشی است. آمریکا ابتدا تحت این عنوان که «ما نمی توانیم امنیت تیم ایران را تامین کنیم» تلاش داشت تا ایران را از شرکت در مسابقات جهانی منصرف کند. اما این تلاش نیز با شکست روبرو شد و تیم ملی ایران مجبور گردید محل اقامت خود را در مکزیک سازماندهی کند.

این سیاست خرابکارانه قطعاً توسط فدراسیون فوتبال ایران محکوم شد و از طریق فیفا مورد پیگیری قرار گرفت. اکنون اما ویزای کادر مدیریتی، اجرایی، فنی و پشتیبانی تیم ملی ایران که هم اکنون در اردو حضور داشته، با مشکل روبرو شده و به دلایل سیاسی از همراهی شان ممانعت بوجود آورده اند.

آمریکا با رفتار تبعیض آمیز و هدفمند سیاسی علیه تیم ملی فوتبال ایران محیطی ارباب آمیز و نابرابر را رقم زد و این یعنی مداخله سیاست در ورزش به بدترین وجه ممکن.

آنچه این روزها در مسیر برگزاری جام جهانی رخ می دهد، دیگر نه یک «اختلال اجرایی» است و نه حتی یک «تخلف موردی»؛ بلکه باید آن را پروژه ای هدفمند و سیاسی دانست که در آن، میزبان با سوءاستفاده از موقعیت خود، قواعد بین المللی را به صورت سیستماتیک زیر پا می گذارد و در سایه سکوت نهادهای مسئول، اراده اش را بر فوتبال جهان تحمیل می کند.

کارشکنی ها علیه تیم ملی ایران و هوادارانش نه تنها متوقف نشد، بلکه ابعاد گسترده تری نیز به خود گرفت. اکنون دیگر تردیدی باقی نمانده که دولت آمریکا، ادامه ... در ص ۱۰

Workers of all Countries, unite!

Toufan

توفان

Central Organ of the Party
of Labour of Iran

No.316 July 2026

قطعه نامه کنگره ششم حزب کار ایران (توفان) در مورد مسئله ملی در ایران

مستخرجی از گزارش سیاسی حزب کار ایران
(توفان) به کنگره ششم حزب کار ایران

یکم: حزب ما در برخورد به مسئله ملی از بیان جمله پردازی های کلی خودداری می کند. زیرا مسئله ملی در ایران پس از جنگ های تجاوزکارانه ای که در طی دو دهه اخیر و بویژه در حمله امپریالیستی - صهیونیستی به غزه و نسل کشی در این باریکه، تجاوز به لبنان، سوریه، یمن و ونزوئلا و در حمله مستقیم نظامی به ایران و پس از نقض آشکار حقوق ملل توسط امپریالیست های ناتو، تحت رهبری آمریکا در جهان و توجیه آن به بهانه مبارزه علیه «تروریسم» پس از برافراشتن تئوری «اقدامات پیشگیرانه» برای تجاوز دلخواه به هر کشور صورت گرفته است، مفهوم مشخص خویش را پیدا کرده است. هیچ کمونیستی نمی تواند بر این مسایل حاد روز، چشم خویش را ببندد و طوری اظهار نظر کند که نه سیخ بسوزد و نه کباب و اینکه گوئی در جهان اتفاقی نیافتاده است و همه چیز بر روال سابق است.

ادامه ... در ص ۲

درگیری تاریخی استعماری و طبقاتی

(یادداشتی از فیلم «فلسطین ۶۳»)

تضادهای مختلف حاکم در آغاز اشغال تدریجی فلسطین عبارت بودند از: تضاد بین قدرت استعماری به طور اعم و شهرک نشینان صهیونیست از یکسو و اعراب بومی از سوی دیگر؛ تضاد بین زمین داران بزرگ فلسطینی و دهقانان؛ بین جناح های مختلف نخبگان فلسطینی؛ و بین تمایل مطلق مردم به صلح و ضدخشونت خارجی که آنها را به سمت مقاومت سوق می داد.

داستان در اورشلیم، یافا - که امروز شهر صهیونیستی تل آویو نام دارد - و رام الله، که دو دنیای کاملاً متفاوت، اما به هم پیوسته را تشکیل می دهند آغاز شد. در رام الله، دومین ایستگاه رادیویی در جهان عرب افتتاح می شود؛ ماشین ها در خیابان ها تردد می کنند؛ و کمیسر عالی در کاخ خود اقامت دارد. مقامات استعماری او - که به کافه های مجلل تر می روند - و سربازان - که خودسرانه مردم محلی را آزار می دهند - بخش استانداری از چشم انداز شهری هستند. در ویلاهای اعراب ثروتمند، آهنگ های اروپایی پخش می شود و مهمانی های آنچنانی برگزار می شود که در آن جین و اسکاچ مصرف می شود و حاضران با موسیقی غربی می رقصند؛ با این حال، در حومه شهر - جایی که اکثریت جمعیت زندگی می کنند - همکاری کمتری وجود دارد. در آنجا، قدرت استعماری خود را به شیوه ای وحشیانه تر، بوروکراتیک تر و نظامی تر نشان می دهد: به جای لیموزین ها، جیب ها و تانک های نظامی از تپه ها عبور می کنند و «شورشیان» و «راهزنان» (فلسطینی ها) را شکار می کنند!

دلیل: ادامه ... در ص ۱۱

سخنی با خوانندگان نشریه توفان

نشریه ای که در دست دارید، زبان مارکسیست - لنینیست های ایران است. «توفان»، نشریه «حزب کار ایران»، حزب طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیست های صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد.

نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی برسانید، زیرا ما تنها به اتکاء بر نیروی خود پابرجائیم و به این مساعدت ها، هر چند هم جزئی باشند، نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید.

P.O. Box 1138
D64526 Mörfelden-Walldorf
E-Mail: toufan@toufan.org
Internet: www.toufan.org
Internet: www.toufan.de

POSTBANK
BIC:DEUTDEDBP 29
Bank Account No.: 396/8392680
IBAN: DE70 5507 0324 0839 268060

فرخنده باد ششمین کنگره پیروزمند حزب کار ایران (توفان)